

## مسئله جدایی طلبی کاتالونیا از اسپانیا با تاکید بر اصل حق تعیین سرنوشت

احسان صادقی پور<sup>۱</sup>، لیلامحمد زاده<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری حقوق بین الملل عمومی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

<sup>۲</sup> کارشناسی ارشد حقوق بشر، دانشگاه حضرت معصومه، قم، ایران

### چکیده

حق تعیین سرنوشت به عنوان یک حق بشری یکی از اصول پایه‌ای حقوق بین الملل معاصر است که بر اساس آن همه افراد و گروه‌های اجتماعی صرف نظر از قومیت، نژاد، جنس می‌توانند امور خویش را در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی در دست گیرند. احتمالاً به این دلیل است که در منشور ملل متحد در کنار ضرورت رعایت و احترام به حقوق و آزادی‌های اساسی فردی، از این اصل نام برده شده است. مناقشه بر سر آنچه امروز به اختصار «حق تعیین سرنوشت» نامیده می‌شود، بیشتر از این که سطح حقوقی داشته باشد، دعوی سیاسی است. برگزاری فراندوم جدایی خواهی کاتالونیا از اسپانیا توسط دولت محلی به تاریخ ۱ اکتبر ۲۰۱۷ م شاهد دیگری بر این ادعاست که تا وقتی مرزهای اعمال حق تعیین سرنوشت به درستی مشخص نشود سوءاستفاده‌های سیاسی از این مفهوم به قوت خود باقی خواهد ماند. هدف از پژوهش حاضر پاسخ گویی به این سؤال است که آیا جدایی طلبی منطقه کاتالان از کشور اسپانیا با توسل به اصل حق تعیین سرنوشت مشروع است یا خیر؟ و ابزار گردآوری آن از طریق مطالعه کتابخانه‌ای و تجزیه تحلیل آن به صورت توصیفی-تحلیلی است. نتایج مقاله بیانگر این است که جدایی طلبی منطقه کاتالونیای اسپانیا با موازین حقوق بین الملل سازگار نیست چراکه مشروعیت جدایی یک جانبه در شرایط غیر استعماری و عدم موافقت نظام حاکم وقت کشور امکان پذیر نیست.

**واژه‌های کلیدی:** حق تعیین سرنوشت، جدایی خواهی، کاتالونیا، اسپانیا، وضعیت غیر استعماری

## ۱- مقدمه

حق تعیین سرنوشت حق تخطی ناپذیر برای همه مردم است تا بتوانند سیستم اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود را تعیین کرده و موقعیت بین‌المللی برای خود کسب کنند. حق تعیین سرنوشت، هرچند ارزشی والا و بنیادی دارد، همواره چالش‌برانگیز، مبهم و نامشخص بوده است. افزون بر این، آنچه در زمینه اصل حق تعیین سرنوشت اهمیت بنیادی دارد، چگونگی اعمال آن است؛ زیرا باید به‌گونه‌ای اعمال گردد که تا آنجا که ممکن است حاکمیت دولت‌ها به چالش کشیده نشود (بهمنی قاجار، ۱۳۸۸: ۷۲). در اجرای این اصل همچنین باید دیگر موازین سنتی و نیرومند حقوق بین‌الملل همانند تمامیت ارضی را در نظر گرفت تا تأمین این اصل بتواند احترام به حقوق بشر را افزایش دهد و به پایداری صلح و امنیت بینجامد. علی‌ای حال حقوق بین‌الملل، حق تعیین سرنوشت را به دو حوزه داخلی و خارجی تقسیم و احکام متفاوتی بر آن‌ها مترتب می‌کند. حق تعیین سرنوشت داخلی متضمن این معناست که خلق‌های ساکن بر سرزمین حق دارند آزادانه نظام سیاسی حاکم بر آن سرزمین را انتخاب کنند (عزیزی، ۱۳۸۷: ۱۲)؛ اما حق تعیین سرنوشت خارجی، ناظر بر تشکیل یک کشور جداگانه است، یعنی با آن می‌توان بخشی از قلمرو یک کشور موجود را جدا کرد و کشور تشکیل داد (حدادی و کریمی، ۱۳۹۴: ۷۱۶). در این میان، چالش‌برانگیزترین جنبه از ابعاد متنوع حق تعیین سرنوشت، همانا بعد خارجی آن است که در واقع به جدایی بخشی از سرزمین یک کشور اشاره دارد. اعمال این حق در بعد مذکور می‌تواند منجر به استقلال بخشی از یک کشور یا انضمام آن به کشور دیگر شود. از این منظر، این حق یکی از چالشی‌ترین مفاهیم حقوق بین‌الملل است. چراکه بسیاری از تجزیه‌طلبان در توجیه اقدام خود به بنیادی‌ترین حق بشری یعنی حق تعیین سرنوشت استناد می‌کنند و از این رهگذر سعی در قانونی و مشروع جلوه دادن اقدامات خویش دارند. در روزهای اخیر اخبار مربوط به تجزیه طلبی منطقه ای به نام «کاتالونیا» به مرکزیت بارسلون از اسپانیا به گوش می‌رسد، مضافاً آن که پیش از آن اعلام استقلال شبه جزیره کریمه از اوکراین نیز به شدت خبرساز بود. فالوابع بعد از آن که در اسکاتلند رفراندوم استقلال از انگلیس برگزار و در نهایت منجر به استقلال این بخش از جزیره بریتانیا نشد، استقلال طلبان در اروپا، این بار در کاتالونیا اسپانیا اعلام کردند که شکست اسکاتلند به هیچ عنوان به معنای ناامیدی کاتالان‌ها نخواهد بود. باری اکنون وقت آن رسیده که به تحلیل حقوقی بحران کاتالونیا فارغ از موضع‌گیری‌های هیجانی و سیاسی پرداخته شود. هدف از این مقاله بررسی جدایی‌خواهی کاتالان‌های اسپانیا با تأکید بر اصل بنیادین حق تعیین سرنوشت است. برای نیل به این مهم، ابتدا گزارشی مختصر از ریشه‌های شکل‌گیری جدایی‌طلبی و رفراندوم‌های استقلال خواهی در کاتالونیا ارائه می‌شود، در گام بعدی مفهوم حق تعیین سرنوشت، ابعاد و جایگاه حقوقی آن را به سبب ورود به جهت اصلی پژوهش بررسی می‌کنیم؛ و نهایتاً در بخش سوم به تحلیل حقوقی جدایی کاتالونیا از اسپانیا، از منظر حقوق بین‌الملل می‌پردازیم.

## ۱. کاتالونیا اسپانیا و زمینه‌های شکل‌گیری بحران جدایی‌طلبی

بحث استقلال کاتالونیا از اسپانیا پیشینه تاریخی بسیار گسترده‌ای دارد. بسیاری از مورخان کاتالان، اولین جنبش‌های استقلال طلبانه در این منطقه را به سال‌های حدود ۱۶۴۰ مرتبط می‌دانند، زمانی که "شورش کاتالان" یا "جنگ دروگرها" بین سال‌های ۱۶۴۰ تا ۱۶۵۹ توانست معادلات منطقه کاتالونیا آن زمان را متحول کند، اما این انقلاب نتوانست منجر به اولین "جمهوری کاتالان" شود (ظریف، ۱۳۹۶: ۲). هرچند که گرایش‌های جدی خودمختاری کاتالونیا به قرن هجدهم می‌رسد، اما اوج این تمایلات به قرن بیستم و اوائل آن باز می‌گردد (iuvmpress, 2017:1). به عبارتی تقاضا برای استقلال کامل در

منطقه کاتالونیا به سال ۱۹۷۷ پس از پایان حکومت فرانسیسکو فرانکو، دیکتاتور اسپانیا که از سال ۱۹۳۹ تا هنگام مرگش در سال ۱۹۷۵ بر این کشور حکومت کرد، برمی گردد (روزنامه دنیای اقتصاد، ۱۳۹۶: ۳). بعد از آن در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ نیز جنبش های استقلال خواهانه فراز و نشیب های زیادی را تجربه کردند به نحوی که با وجود انشعابات مختلف احزاب موجود و انسجام دوباره آن ها، در نهایت در پایان دهه نود به یک موضع قدرتمندتر دست یافته بودند. (iuvmprss,2017:2) البته ناگفته نماند جدای از ریشه های تاریخی - سیاسی، مسائل اقتصادی نیز به یکی از انگیزه های اصلی جدایی طلبی تبدیل شده است. در واقع الگوی تاریخ توسعه کاتالونیا، به خوبی نشان دهنده و بازتاب دهنده گرایش های جدایی طلبانه ای است که در تاریخ این منطقه شکل گرفته اند. به این ترتیب که شهرهای مرفه و صنعتی سواحل مدیترانه در کاتالونیا، به علت عدم نیاز به سرزمین داخلی اسپانیا و دیگر شهرهای این کشور، به جهت تأمین مایحتاج و اختصاص بخش اعظم تجارت خود با کشورهای خارجی از طریق دریا و رفع نیاز از دیگر کشورها، احساس وابستگی و هم بستگی متقابل کمتری با سرزمین اسپانیا داشته است (فرهادی، ۱۳۹۶: ۱۰۸). پر واضح است کاتالونیا که در شمال شرقی اسپانیا قرار دارد با جمعیت ۷/۵ میلیون نفری، یکی از ثروتمندترین مناطق این کشور است (ParsToday,2017:3) که ۲۰ درصد تولید ناخالص اسپانیا را به خود اختصاص می دهد (بیگدلی، ۱۳۹۶: ۳) در سال های اخیر که شاخصه آن بروز بحران مالی در اسپانیا بوده، کاتالونیایی ها این شکایت را داشته اند که به عنوان ایالتی ثروتمند بیش از آن چه که عادلانه است مالیات به حساب دولت فدرال واریز می کنند، در حالی که خود در ایالتشان اینجا و آنجا در تأمین برخی هزینه ها مشکل دارند (حسینی فرد، ۱۳۹۶: ۴). آن ها معتقدند تعهدات مالی این ایالت به دولت مرکزی باعث شده تا کاتالونیا به رغم توان اقتصادی بالایش به مقروض ترین ایالت اسپانیا بدل شده و میلیارد ها یورو بدهی داشته باشد (امین آبادی، ۱۳۹۳: ۸) به باور آن ها اگر این منطقه مستقل شود وضعیت رفاهی مردم آن بهتر خواهد شد (آذری نیا، ۱۳۹۶: ۱). آنچه که از چند نمونه اخیر نظیر همه پرسی اسکاتلند در بریتانیا، ونیز در ایتالیا و کاتالونیای اسپانیا در مسئله جدایی طلبی و استقلال خواهی، می توان استنتاج کرد، رابطه مستقیم و شدید میان وضعیت اقتصادی مناطق و نقش آن در تحریک مولفه های هویتی متضاد و واگرایانه است (خسروی، ۱۳۹۳: ۱۵). به هر حال طی دهه های اخیر، حامیان استقلال کاتالونیا بارها به روش های مختلف خواسته مردم این منطقه را به گوش مقامات اسپانیا رسانده اند، به این امید که بتوانند آرمان چند صدساله خود را محقق کنند؛ بنابراین برای اولین بار به صورت رسمی و قانونی در همه پرسی سال ۲۰۰۶، کاتالونیا به ایالتی خود مختار تبدیل شد و دارای قانون اساسی خاص خود شد و بر اساس مصوبه پارلمان اسپانیا، وضعیت جدیدی پیدا کرد. پارلمان اسپانیا در قانون خود درباره تعیین وضعیت این منطقه خود مختار، از مردم کاتالونیا به عنوان یک «ملت» نام برده که امری بی سابقه در کشوری محسوب می شد که از زمان جنگ های داخلی در دهه ۱۹۳۰ با چالش استقلال طلبی بخش هایی از مناطق خود درگیر بوده است (میرطاهر، ۱۳۹۸: ۲) و به دنبال آن ایالت کاتالونیا طی رفراندوم سال ۲۰۰۸ با رأی ۷۵ درصدی مردم به خود مختاری بیشتری دست یافت و نام این منطقه به نام کشور کاتالونیا در سازمان ملل ثبت گردید و در اکثر سازمان های بین المللی دارای نماینده مستقل شد (امین آبادی، ۱۳۹۳: ۸). از سال ۲۰۰۸ تاکنون روز به روز جنبش استقلال خواهی در کاتالونیا گسترده تر شده است. به تاریخ، ۱۰ ژوئیه ۲۰۱۰، علی رغم محدودیت هایی که اسپانیا برای استقلال کاتالونیا اعمال کرده بود، کاتالان ها در مرکز بارسلونا تظاهراتی را برگزار کردند. این در حالی بود که دادگاه قانون اساسی اسپانیا آن زمان تصمیمی گرفته بود مبنی بر لغو و یا تصحیح چندین بند از اساسنامه خود مختاری کاتالونیا (مشرق نیوز، ۱۳۹۶: ۵). سال ۲۰۱۲ نیز سالی تعیین کننده برای کاتالونیا بود. رهبر کاتالونیا بعد از پیروزی هواداران استقلال در انتخابات سال ۲۰۱۲، تلاش برای برگزاری رفراندوم را آغاز کرد. روز ۱۹ سپتامبر پارلمان محلی کاتالونیا با رأی

موافق در برابر ۲۸ رأی مخالف، مجوز برگزاری همه پرسی استقلال، مشابه آنچه در اسکاتلند برگزار شد را صادر و رئیس منطقه کاتالونیا با امضای مصوبه پارلمان رسماً اعلام کرد که همه پرسی استقلال این منطقه از اسپانیا، روز ۹ نوامبر برگزار خواهد شد (خسروی، ۱۳۹۵: ۱۵۹). متعاقباً ۱۲ دسامبر ۲۰۱۳ نیز "دولت کاتالونیا" اعلام کرد که فراندوم استقلال این منطقه از اسپانیا در تاریخ ۹ نوامبر ۲۰۱۴ برگزار خواهد شد این در حالی بود که دولت اسپانیا بلافاصله اعلام کرد که جلوی برگزاری این فراندوم را می‌گیرد (مشرق نیوز، ۱۳۹۳: ۶). دولت محلی کاتالونیا تا سال ۲۰۱۴ مدام حکم بر برگزاری فراندوم و صدور اعلامیه استقلال می‌داد و دولت مرکزی اجازه چنین کاری را نمی‌داد. در سال ۲۰۱۴ کاتالان‌ها خلاف میل دولت اسپانیا فراندوم غیرالزام‌آوری برگزار کردند که از ۵/۵ میلیون نفر واجد شرایط، نزدیک ۲ میلیون نفر در این فراندوم شرکت کردند و ۸۰ درصد شرکت‌کنندگان رأی به جدایی دادند (محمودی، ۱۳۹۶: ۴). در سال ۲۰۱۶ رئیس<sup>۱</sup> جدید دولت کاتالونیا انتخاب می‌شود و در سپتامبر ۲۰۱۷ تأیید می‌کند که فراندوم استقلال در کاتالونیا برگزار شود؛ بنابراین در ۱ اکتبر ۲۰۱۷ همه پرسی که دولت مرکزی اسپانیا غیر قانونی اعلام کرده را اجرایی می‌کنند و نزدیک به ۲ میلیون نفر در این فراندوم شرکت می‌کنند (همان). دولت اسپانیا با این همه پرسی شدیداً مخالف و معتقد بود در قانون اساسی این کشور هیچ شکلی از همه پرسی برای استقلال بخشی از کشور پیش بینی نشده است (رضایی، ۱۳۹۶: ۲۷). ماریانو راخوی نخست وزیر اسپانیا روز یکشنبه بلافاصله پس از اتمام زمان برگزاری همه پرسی استقلال، مردم کاتالونیا را فریب خورده دانست و تأکید کرد که «امروز در واقع همه پرسی استقلال در ایالت کاتالونیا برگزار نشد» (pars today, 2017:2). با وجود تمام تمهیدات دولت اسپانیا، پارلمان کاتالونیا در ۲۷ اکتبر ۲۰۱۷ بیانیه استقلال صادر می‌کند و سنای اسپانیا هم در عرض چهار ساعت حق استفاده از ماده ۱۵۵ قانون اساسی را به دولت اسپانیا می‌دهد. در نتیجه دولت مرکزی برای حکمرانی مستقیم بر کاتالونیا، به آنها هجوم می‌آورد و آقای پوئیگدمونت با همراهی چهار تن از معاونینش می‌گریزند و به لوگزامبورگ پناه می‌برند (محمودی، ۱۳۹۶: ۴). به هر حال مسئله استقلال کاتالونیا از اسپانیا بر روی معادلات سیاسی اسپانیا تأثیری عمیق خواهد گذاشت و روحیات جدایی طلبانه کاتالونیایی‌ها حکومت مرکزی را تضعیف خواهد کرد و این مهم البته می‌تواند ترغیب‌کننده دیگر مناطق برای استقلال طلبی قلمداد شود.

## ۲. مفهوم حق تعیین سرنوشت و جایگاه حقوقی آن

حق تعیین سرنوشت به‌عنوان اصلی چالش‌برانگیز مطرح است (Hasani, 2002:314)؛ از این رو مفهوم حق تعیین سرنوشت، منشاء مجادله در هر دو حوزه سیاست و حقوق بوده است (Jaber, 2010:3) اصل حق تعیین سرنوشت به مثابه یک حق بشری فردی است که تک تک افراد یک ملت از آن برخوردار بوده و این حق زمانی محقق می‌گردد که حقوق بشر و آزادی‌های اساسی همه اعضای آن جامعه تأمین شده باشد؛ البته در خصوص این‌که دارندگان حق تعیین سرنوشت به معنای دقیق کلمه مردم هستند یا ملت‌ها، هنوز در بین حقوقدانان اختلاف نظر وجود دارد. علت این اختلاف ترجمه واژه *people* به معنای مردم و در ماده ۱ مشترک میثاقین است (آرش پور و شیرانی، ۱۳۹۳: ۱۶۶). مشکل این است که با وجود ارائه تعاریف گسترده و مبهم از مفهوم مردم، هنوز به طور دقیق و با معیارهای قابل سنجش، میزان و ویژگی جمعیت برخوردار از حق تعیین سرنوشت تعریف نشده است. در یک تعریف پروفیسور مایکل اکهرست حق تعیین سرنوشت را این گونه تعریف کرده است: حقی است که مردم یک سرزمین به موجب آن سرنوشت و شئونات سیاسی و حقوقی آن سرزمین را تعیین می‌کنند تا از طریق

<sup>۱</sup>. Puigdemont

تاسیس دولت جدید یا این که بخشی از یک دولت دیگر شوند (Akehurst, 1997:290). این موضوع از این رو حائز اهمیت است که عمده مخاصمات مسلحانه و درگیری های داخل سرزمین های مستقل در سال های اخیر بر محور برداشت های مختلف از حق تعیین سرنوشت رخ داده است. (Higgins, 1994:112) آیا مردم دربرگیرنده اکثریت ساکن در داخل یک سرزمین است یا هر تعداد از انسان ها که با توسل به ویژگی های خاص مذهبی، نژادی، زبانی . . . خود را در داخل یک سرزمین از دیگران متمایز کرده و خواسته های متفاوت از دیگران مطرح می کنند؟ بعد از جنگ سرد و فروپاشی شوروی، رویه دولت ها نشان داد که مفهوم مردم به ساکنین یک ایالت در مقابل ساکنین فدراسیون (یعنی کشور در کلیت آن) نیز تعلق می گیرد (Radan, 2000:15). در بند ۲ از ماده ۱ و ماده ۵۵ منشور ملل متحد نیز از حق تعیین سرنوشت نام برده شده است، اما تعریف ارائه شده در ماده ۱ مشترک میثاقین تعریف قابل فهم تری را از این حق ارائه می کند که به موجب آن، «کلیه ملل دارای حق تعیین سرنوشت هستند تا وضع سیاسی و مدنی خود را آزادانه تعیین کنند و همچنین توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را مطالبه و تأمین کنند. کلیه ملل می توانند برای نیل به هدف های خود در منابع و ثروت های طبیعی خود بدون اخلال در الزامات ناشی از همکاری اقتصادی بین المللی، مبتنی بر منافع مشترک و حقوق بین الملل آزادانه هرگونه تصرفی کنند و در هیچ مورد نمی توان ملتی را از وسایل معاش خود محروم کرد و کشور های طرف میثاق نیز مکلفند این حق را طبق مقررات منشور ملل متحد رعایت کنند»؛ اما در این باره که این اصل در شمار کدام یک از قواعد حقوق بین الملل قرار می گیرد، اختلاف نظر وجود داشت. گروه اول بر این باورند که اگر چه حق تعیین سرنوشت حقی متعلق به گروه ها است، اما در نهایت به حق های فردی فرو کاسته خواهد شد (Vidmar, 2010:240) این در حالی است که گروه دوم اصل حق تعیین سرنوشت را حقی جمعی و به عنوان حق مردم و نه حق فرد، تلقی می نمایند (Gudeleviciute, 2005:51). در سال ۱۹۶۶ کمیسیون حقوق بین الملل با توجه به مفاد منشور ملل متحد، دو میثاق و اعلامیه دادن استقلال به مستعمرات مصوب ۱۹۶۰ و چند قطعنامه سازمان ملل متحد همچون قطعنامه های ۱۵۱۴ و ۱۸۰۳، اعلام کرد که اصل حق تعیین سرنوشت در شمار قواعد آمره حقوق بین الملل است (بهمنی قاجار، ۱۳۸۸: ۷۵)؛ اما نهایتاً در طرح مسولیت بین المللی دولت ها، کمیسیون تحت تأثیر کامل دیوان بین المللی دادگستری، بعد از ذکر مواردی که آن ها را قواعد آمره معرفی می نماید و پس از این که خود تفکیکی بین قواعد آمره و قواعد عام الشمول قائل می شود برای حق تعیین سرنوشت خصلتی را ذکر می کند که برای قواعد عام الشمول ذکر کرده بود (هاشم پور، ۱۳۹۱: ۱۰). از این گذشته دیوان بین المللی دادگستری نیز در آراء گوناگون از جمله در رأی مربوط به تیمور شرقی در سال ۱۹۹۵، و در نظر مشورتی به سال ۲۰۰۴ در قضیه دیوار حائل در سرزمین های فلسطینی بر ویژگی عام الشمول بودن حق تعیین سرنوشت تأکید می کند. به قول دیوان اصل حق تعیین سرنوشت از جمله اصول اساسی حقوق بین الملل معاصر است که تمام دولت ها برای رعایت آن در برابر تمام جامعه بین المللی متعهد می باشند؛ بنابراین در حال حاضر باید گفت که موضوع قاعده آمره بودن اصل حق تعیین سرنوشت منسوخ گردیده و باید این اصل را از جمله «تعهدات عام الشمول» به حساب آورد.

### ۳. ابعاد اصل حق تعیین سرنوشت

می توان گفت حق تعیین سرنوشت خارجی نوع تنظیم روابط جامعه با بقیه دولت های جهان است که می تواند اشکال متفاوتی داشته باشد. در حالی که حق تعیین سرنوشت داخلی اشاره به یک شکل دموکراتیک حکومت دارد با مشارکت هر چه گسترده تر مردم؛ به عبارت دیگر، قاعده مند بودن روابط میان کسانی که حکومت می کنند و آن ها که بر آنان حکومت می شود. در

نتیجه علاوه بر جنبه خارجی این حق که بیشتر شامل موارد استعماری می‌گردید، امروزه با بعد داخلی این حق نیز روبرو هستیم. ذیلاً به تبیین ابعاد این حق می‌پردازیم.

### ۳-۱ بعد خارجی حق تعیین سرنوشت

بعد خارجی حق تعیین سرنوشت به وضعیت یک ملت در ارتباط با دولت مورد نظر است که به موجب آن، جمعیت یک سرزمین می‌تواند آزادانه تصمیم بگیرد که آیا به دولت موجود بپیوندد یا نسبت به ایجاد یک دولت مستقل و حاکم اقدام کند. ماده نخست هر یک از میثاقین بین‌المللی در نخستین بند خود اعلام می‌دارند «همه مردم اختیار تعیین سرنوشت خویش را دارا هستند و بنابراین مختارند نظام سیاسی خویش را معین کرده و آزادانه به توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی خویش همت گمارند». استفاده کردن از حق تعیین سرنوشت خارجی در حوزه استعمارات و سرزمین‌های غیر خودمختار آشکارترین و بهترین استفاده می‌باشد که دیگران کمتر در مقابلش مقاومت نشان می‌دهند (Omar, 2008:50).

### ۳-۲ بعد داخلی حق تعیین سرنوشت

به طور کلی جنبه داخلی حق تعیین سرنوشت مربوط به حق مردم در داخل یک دولت برای انتخاب آزادانه وضعیت سیاسی و اقتصادی و شکل حکومت و میزان مشارکت آنان در اداره حکومت را در بر می‌گیرد، که از آن در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، به‌عنوان حق مشارکت سیاسی و حقوق اقلیت‌ها نام برده شده است (اکبری لالیمی، ۱۳۹۵: ۶۶). به لحاظ بعد داخلی، همین بس، حقی است که به موجب آن مردم می‌توانند به بهترین شکل، سرنوشت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خویش را تعیین کنند. هم‌اکنون با پایان یافتن دوره استعمارزدایی و نظام قیمومت بین‌المللی، اعمال حق تعیین سرنوشت توسط گروه‌های مختلف اقلیت در داخل یک سرزمین می‌تواند عاملی برای جدایی‌طلبی، باشد و به این دلیل، تمامیت ارضی و استقلال سیاسی یک دولت را به مخاطره می‌اندازد؛ بنابراین حفظ امنیت ملی به‌عنوان یک محدوده‌ی اساسی در قبال اعمال حق مزبور محسوب می‌شود (Van Dervyver, 2000:75). پر واضح است پس از مشخص شدن مفهوم حق تعیین سرنوشت و ابعاد آن، جهت ورود به مسئله اصلی پژوهش، لازم است ابتدا نگاهی به ارتباط و تقابل دو اصل تمامیت ارضی و حق تعیین سرنوشت داشته باشیم.

### ۴. تقابل حق تعیین سرنوشت و اصل تمامیت ارضی (بررسی موردی کاتالان اسپانیا)

در تعریف اصل تمامیت ارضی باید گفت که قلمرو کشور به‌صورت یک کل مصون و تجزیه‌ناپذیر است و نمی‌تواند با توسل به زور از خارج دگرگون و یا تجزیه‌یابد؛ باید گفت سرزمین عنصر مادی و شرط لازم موجودیت یک دولت است؛ اما وضعیت همواره بدین منوال نبوده و در بعضی موارد چنین می‌نماید که اصل تمامیت ارضی با اصلی همچون حق تعیین سرنوشت در تقابل باشد. حق تعیین سرنوشت از یک سو و اصل احترام به تمامیت ارضی کشورها از سوی دیگر دو قاعده مسلم، قاطع و در عین حال متناقض حقوق بین‌الملل در دنیای امروز هستند. از یک طرف حق تعیین سرنوشت حقی است که از بارزترین اصول اولیه علم حقوق، دموکراسی و حقوق بشر است که کمتر بازبگر بین‌المللی را می‌توان یافت که در صحت آن تردید کند، از طرف دیگر اصل احترام به تمامیت ارضی کشورها نیز قاعده‌ای مبتنی بر مسلمات عقلی جهان امروز و لازم برای جلوگیری از هرج و مرج و تنش در نظام جهانی است (خزائلی، ۱۳۹۶: ۲۰). آنتونیو کاسسه می‌گوید: اصل حفظ تمامیت ارضی دولت‌های مستقل کنونی امری مقدس می‌شود (Cassese, 1995:112). در عمل در موارد بسیاری اجرای هر دوی این اصول کاری

دشوار بوده و اجرای یکی منجر به نقض دیگری خواهد شد. هرچند بعضی از علمای حقوق معتقدند این اصل تنها در روابط بین‌المللی یعنی علیه دیگر دولت‌ها که ملزم به رعایت تمامیت ارضی همسایگان و عدم دست‌اندازی به سرزمین او هستند، اعمال می‌شود و این اصل در چارچوب مرزهای یک کشور اعمال نمی‌شود (Abi-Saab, 2004: 474). فالواقع پس از برگزاری همه‌پرسی ناموفق استقلال اسکاتلند از بریتانیا در ۱۸ سپتامبر ۲۰۱۴ م، همه‌پرسی استقلال کاتالونیا دومین نمونه عینی از موج استقلال خواهی در اروپا بود (خسروی، ۱۳۹۵: ۱۵۶). کاتالونی‌های اسپانیا اعلام کردند که شکست اسکاتلند به هیچ عنوان به معنای ناامیدی کاتالان‌ها نخواهد بود. از یک سو تجزیه طلبان کاتالان بر مبنای طرح دلایل اقتصادی - سیاسی مبادرت به استقلال خواهی نموده‌اند و از سوی دیگر در همه‌پرسی جدایی طلبی شرکت نموده‌اند (الوقت، ۱۳۹۶: ۱)؛ اما دولت مادرید علی‌رغم دادن امتیازات فراوان به دولت‌های محلی در اسپانیا به هیچ عنوان نپذیرفت که کاتالان‌ها همه‌پرسی را سازمان‌دهی نمایند (موسوی، ۱۳۹۶: ۵). براساس حقوق بین‌الملل، اگر حق مردم پایمال شود، مردم حق دارند سرنوشت خود را به دست خویش بگیرند. مردم می‌توانند تحت شرایطی در نتیجه اجرای حق تعیین سرنوشت در یک سرزمین دولت جداگانه تشکیل دهند، یا به دولت دیگر بپیوندند، یا همچنان ممکن است از یک دولت واحد، چندین دولت مستقل دیگر در همان سرزمین پدید آید. برای نمونه بسیاری از کشورها در آسیا و آفریقا در نتیجه کشمکش، و جنگ‌های آزادی خواهانه از پیکر دولت‌های استعماری استقلال گرفته‌اند. به واقع مستمسک اصلی جدایی طلبان استناد به حق تعیین سرنوشت است اما باید گفت در حقوق بین‌الملل این اجماع وجود دارد که حق تعیین سرنوشت مطلقاً برابر با تجزیه طلبی نیست. چراکه اغلب اسناد و قطعنامه‌های مبین اصل حق تعیین سرنوشت ملت‌ها از دستاویز قرار دادن این اصل به‌عنوان بهانه‌ای به مخاطره افکندن تمامیت ارضی و استقلال سیاسی کشورهای حاکمه موجود ممانعت به عمل می‌آورند (سیفی، ۱۳۷۳: ۲۵۶). به‌عنوان نمونه، بند ۶ قطعنامه‌های شماره ۱۵۱۴ و ۲۶۲۵ مجمع عمومی سازمان ملل متحد چنین اشعار می‌دارد: هیچ یک از بندهای فوق، مشوق تجزیه و یا خدشه دار کردن جزئی یا کلی تمامیت ارضی و یا وحدت سیاسی دول حاکم و مستقل که نمایندگی کل خلق‌های متعلق به سرزمین خود را بدون تمایز از حیث نژاد، عقیده یا رنگ پوست به عهده دارند، نخواهد گردید و چنین دلالتی نیز ندارد (ضیایی، ۱۳۹۰: ۲۳۴). باید توجه نمود هر مسئله که در کشورها در زمینه انفصال به وجود می‌آید منشأ و پیدایش آن جرقه‌ای از یک فرقه حاصل با رهبری فردی خاص شکل می‌گیرد بنابراین کاتالان‌ها باید به این نکته توجه کنند در هر جنگ اقتصادی یا سیاسی که به وقوع می‌پیوندد در مرحله اول تبعات مختلف آن گریبانگیر مردم آن منطقه می‌شود. در نتیجه به کار گرفتن حق تعیین سرنوشت و اعمال آن باید به گونه‌ای باشد که با رعایت کردن اصولی اهداف حقوق بین‌الملل همچون پاسداری از صلح و امنیت بین‌الملل و نیز اصول شناخته شده‌ای مانند اصل یکپارچگی سرزمینی باشد. کوتاه سخن آن که تغییر سرزمین براساس توافق دولت‌ها یا براساس حق تعیین سرنوشت مردم قانونی می‌شود. پرداختن به این مسئله نیازمند کنکاش دقیق تری است که به تفصیل در مباحث بعدی بررسی خواهد شد.

#### ۱-۴ کاتالان‌ها و توسل به جدایی طلبی جهت استقلال از اسپانیا

یکی از منازعات نظری جدی در حقوق بین‌الملل، تعرض میان دو مفهوم حق تعیین سرنوشت به‌عنوان یکی از اصول بنیادین حقوق بین‌الملل معاصر و جدایی طلبی به‌عنوان اقدامی است که بدون ابتدا بر بنیادی مشروع از منظر حقوق بین‌الملل، ضمن ایجاد نامنی و بی‌ثباتی داخلی در کشورها، درگیری‌های نظامی منطقه‌ای و بین‌المللی را موجب می‌شود. در حقیقت از زمانی که موضوع جدایی طلبی در حقوق بین‌الملل مطرح شده است، اصل احترام به تمامیت ارضی کشورها که تضمین‌کننده

حاکمیت دولت مرکزی است همواره مانع مهمی برای دست یابی به اهداف جدایی طلبان بوده است. به طوری که اصل مذکور، مشروعیت حق جدایی طلبی را در حقوق بین الملل کلاسیک با مانع جدی مواجه نموده بود. اگرچه ادعاهای مربوطه به جدایی مردم یک منطقه از دولت مرکزی و اعلام استقلال آن‌ها دارای نمونه‌های زیادی در سال‌های گذشته بوده است اما کوزوو و کریمه از نمونه‌های اخیر و موفق این جدایی‌ها بوده‌اند که براساس حق تعیین سرنوشت مردم انجام شده است (نصیری لاریمی، ۱۳۹۳: ۱۲۴). به واقع استناد اصلی تجزیه طلبان در توجیه اقدام خود بنیادی‌ترین حق بشری یعنی حق تعیین سرنوشت (بعد خارجی مشخصاً جدایی خواهی) است (سیف الدینی، ۱۳۹۳: ۱۶۶) که از این طریق سعی در قانونی و مشروع جلوه دادن اقدامات خویش دارند. در یک تعریف ساده جدایی<sup>۲</sup> به معنای مجزا شدن بخشی از سرزمین یک دولت به انضمام جمعیت ساکن در آن و تشکیل دولت مستقل بدون آن که کشور اصلی، موجودیت خود را به طور کامل از دست داده باشد (رنجبریان و فرح زاد، ۱۳۹۴: ۲۶۶)؛ مانند جدایی پاکستان از هندوستان بدون آن که هندوستان موجودیت خود را از دست داده باشد (دریایی بغداد آبادی و سلیمیان، ۱۳۹۴: ۱۱)؛ و جدایی یک جانبه به معنای جدا شدن بخشی از سرزمین بدون رضایت دولت مادر یا حاکم، و منشأ حق بر جدایی یک جانبه در حقوق بین الملل «حق تعیین سرنوشت خارجی» مردم ساکن در بخش جدایی طلب است (رنجبریان و فرح زاد، ۱۳۹۴: ۲۶۶). در واقع در شکل جدایی خواهی، یک گروه تلاش می‌کند تا از کشور موجود جدا شده و یک کشور جدید تشکیل دهند (والتر جونز، ۱۳۷۳: ۲۴۶) و تشکیل کشور متضمن دو امر است: ایجاد مرزهای سرزمینی جدید و ظهور شخصیت حقوقی جدید (Borgen, 2009) اما هیچ شکی نیست که تبعیت دولت‌ها به هیچ عنوان تأیید کننده جدایی خواهی نیست و نبوده حتی در صورتی که روابط خوب و شادی دیده شود، هیچ دولتی در مورد ساختار دولتی خود موید جدایی طلبی نبوده، حتی در مواردی که برخی از گروه‌های قومی فدای نقض شدید و سازمان یافته حقوق بشر گشته‌اند، دولت‌ها حق به جدایی را برای این قسمت‌های نژادی به رسمیت نشناخته‌اند. هر زمانی که نقض کردن حقوق بشر مورد انتقاد است، جامعه بین الملل سعی دارد که بر اصل تمامیت ارضی تأکید کند (صیقلانی و میرعباسی، ۱۳۹۸: ۱۲۱) به‌عنوان مثال می‌توان به قضیه کوزوو اشاره کرد. همان‌طور که سابقاً نیز اشاره شد رضایت دولت مادر، یگانه عنصر تعیین کننده مشروعیت جدایی بخشی از سرزمین نیست. تبلور اراده مردم در قالب حق بر تعیین سرنوشت نیز ممکن است به همان اندازه نقش آفرینی کند؛ اما در این زمینه، باید قائل به تفکیک شد، زیرا حقوق بین الملل، حق تعیین سرنوشت را به دو حوزه داخلی و خارجی تقسیم و احکام متفاوتی بر آن‌ها مترتب می‌کند. حق تعیین سرنوشت داخلی متضمن این معناست که خلق‌های ساکن یک سرزمین حق دارند آزادانه نظام سیاسی حاکم بر آن سرزمین را انتخاب کنند، اما حق تعیین سرنوشت خارجی، ناظر بر تشکیل یک کشور جداگانه است، یعنی با آن می‌توان بخشی از قلمرو یک کشور را جدا کرد و کشور تشکیل داد (حدادی و کریمی، ۱۳۹۴: ۷۱۶). از ۱۹۹۰ شاهد نمونه‌های بسیاری از اعمال حق تعیین سرنوشت در موارد غیر استعماری بوده ایم و چه بسا می‌توان اذعان داشت که امروزه این حق برای همه مللی که تحت سلطه و ستم قرار دارند، قابلیت اعمال دارد (Knop, 2002: 36-37) پس از وقوع رویدادهایی همچون جدایی کوزوو از صربستان و درخواست‌های جدایی اقلیم کردستان از عراق، کاتالونیا از اسپانیا نظریه‌ای مطرح شد مبنی بر جدایی چاره‌ساز که هرچند خالی از ایراد حقوقی نمی‌باشد<sup>۳</sup>. طرفداران این رهیافت براین نظرند که در نظام حقوق بین الملل، خارج از موارد استعمارزدایی، اشغال خارجی و توافق دو جانبه، حق جدایی و استقلال وجود ندارد و مردم علی‌الاصول باید حق تعیین سرنوشت سیاسی خود را با

<sup>۲</sup>. separation

<sup>۳</sup> . برای مطالعه بیشتر رجوع شود به مهدی حدادی و سیامک کریمی، نقض حقوق بشر و جدایی طلبی: رویکرد انتقادی به نظریه‌ی جدایی چاره‌ساز در حقوق بین الملل، مجله مطالعات حقوق عمومی، ۱۳۹۴، زمستان



رعایت اصل تمامیت ارضی اعمال کند و در نتیجه، این حق باید در چارچوب مرزهای بین‌المللی موجود اعمال شود، اما ادعا می‌شود در موارد بسیار خاص و استثنایی ممکن است حق تعیین سرنوشت سیاسی به حق تعیین سرنوشت خارجی بینجامد و بدین ترتیب در خارج از موارد استعماری نیز ممکن است برای بخشی از مردم یک سرزمین حق جدایی پدیدار شود (عبدالی و نیاکوئی، ۱۳۹۸: ۷۱۱). از منظر برخی محققان، موفقیت نهایی چنین جدایی، بستگی به این خواهد داشت که وضعیت جدید مورد شناسایی جامعه بین‌المللی قرار گیرد (Inigo, 2012: 121). به عبارت ساده‌تر از آنجایی که امروزه حدود ۱۲۰ کشور جهان اقلیت‌های بزرگ و عمده‌ای دارند که به هر ترتیبی ممکن است حقوق این اقلیت نقض شود به همین دلیل امروزه این اجماع نظری نسبی وجود دارد که اگر شرایط زیر مطرح باشد، امکان مشروع تلقی کردن ادعای جدایی یک گروه قومی، مذهبی و یا زبانی از دولت اصلی وجود دارد. این شرایط عبارت‌اند از:

۱- نقض فاحش و سیستماتیک حقوق اساسی اقلیت‌ها (آرش پور و شیرانی، ۱۳۹۳: ۱۷۷)

۲- فقدان حکومت مبتنی بر نظام نمایندگی و سیستم مشارکتی

۳- احراز خواست مردم از طریق پروسه‌های دموکراتیک از قبیل رفراندوم (اخوان خرازیان، ۱۳۸۶: ۱۳۶)

درباره مفهوم اقلیت یا عضو اقلیت یک تعریف پذیرفته شده عمومی وجود ندارد. طبق تعریفی که "فرانچسکو کاپوتورتی" (مخبر اسبق سازمان ملل در امور اقلیت‌ها) ارائه کرده است:

"اقلیت عبارت از گروهی است که از لحاظ عددی در مقایسه با کل جمعیت یک جامعه، رقم نازلی را تشکیل می‌دهد و میزان نفوذ آن‌ها در جامعه پایین است، اعضای آن دارای یک دسته ویژگی‌های زبانی، مذهبی و قومی بوده که با بقیه جمعیت جامعه تفاوت دارد و اعضای اقلیت‌ها دارای حس همبستگی برای حفظ فرهنگ، سنن، مذهب و زبانشان می‌باشند" (امیدی، ۱۳۸۷: ۱۰). حقوق اقلیت‌ها در مسیر حق تعیین سرنوشت، به این معنا است که آن‌ها نیز مانند سایر مردم در انتخابات دموکراتیکی که برگزار می‌شود شرکت کنند و به این صورت در تصمیم‌گیری‌های دولت دخالت کنند (Galbreath, 2005: 545) رویه دولت‌ها، سازمان‌ها و محاکم بین‌المللی همه شاهدهی بر این مدعاست که حقوق بین‌الملل از ادعاهای تجزیه طلبی گروه‌های قومی، زبانی، مذهبی حمایت نمی‌کند (Nanda, 1996: 2) به هر حال اگر شروط مذکور را به‌عنوان شروط موجهی برای استقلال و اعمال حق تعیین سرنوشت خارجی بپذیریم، با تأکید در مستندات و خبرگزاری‌های رسمی، نمی‌توان گفت که مردم کاتالونیا دارای شرایط فوق هستند تا بدین ترتیب حداقل جدایی چاره‌ساز را برای این قسمت از اسپانیا قائل شویم آن‌هم با فرض اقلیت زبانی شمردن کاتالان‌ها. چرا که بر پایه آخرین سرشماری که توسط دولت در سال ۲۰۰۹ انجام گرفت، اکثریت مردم (۴۶/۵۳٪) اسپانیایی را به‌عنوان زبان خود معرفی کردند (www. wikipedia). از این گذشته در خارج از وضعیت‌های استعماری، اصل حق تعیین سرنوشت به (پذیرش) جدایی یک جانبه بخشی از سرزمین دول مستقل نمی‌انجامد، حق تعیین سرنوشت در خارج از وضعیت‌های استعماری در درجه نخست، روندی است که به وسیله آن، مردم ساکن در دول مختلف، آینده خود را از طریق نهادهای قانون اساسی تعیین می‌کنند. اگر دولتی با تمایل ابراز شده بخشی از مردم خود برای جدا شدن روبرو شود، تصمیم‌گیری در مورد چگونگی ابراز واکنش در مورد آن به عهده حکومت آن کشور خواهد بود (عزیزی، ۱۳۸۷: ۲۳). چنانچه میرهن است دولت اسپانیا علی‌رغم دادن حقوق و امتیازات زیاد به دولت‌های محلی در اسپانیا با اعلام عدم رضایت، تمامی رفراندوم‌های جدایی خواهانه را ملغی و غیر قانونی اعلام کرد. بی‌تردید بزرگترین ابزار در دست دولت اسپانیا، توسل به ماده ۱۵۵ قانون اساسی این کشور است، که بر لغو خودمختاری یک ایالت به دلیل نقض قانون توسط مسئولان آن تأکید دارد (iuvm press, 2017: 6) در واقع تلاش‌های کاتالان‌ها به نتیجه‌ای نمی‌رسد؛ زیرا

دولت اسپانیا اعلام کرد که اگر کاتالونیا گامی در جهت استقلال کامل بردارد، از حق خود مطابق ماده ۱۵۵ ق.ا استفاده خواهد کرد. در این ماده آمده است که هیچ منطقه ای از حق جدا شدن از اسپانیا را ندارد و در صورت اقدام به این عمل، دولت مرکزی این حق را دارد که کنترل آن منطقه خود مختار را در همه ی امور به دست بگیرد. در واقع دولت مرکزی معتقد است ادامه روند جدایی طلبی بدون شک سایر ایالات این کشور را نیز تحت تأثیر قرار می دهد. به عبارتی دولت مرکزی این کشور، رفتار کاتالونیا را خیانت به دموکراسی می داند و با غیرقانونی خواندن این همه پرسی، مردم کاتالونیا را فریب خورده می داند. از طرف دیگر هیچ یک از رهبران برجسته اروپایی اعلام استقلال کاتالونیا را به رسمیت نشناخته و همگی تلاش کرده اند در کنار دولت اسپانیا جبهه متحد در مخالفت با اقدام پارلمان کاتالونیا تشکیل دهند. ژان کلود یونکر رئیس وقت کمیسیون اتحادیه اروپا می گوید: اتحادیه اروپا به شکاف های بیشتری نیاز ندارد و ما نباید در موضوعی که مسأله داخلی اسپانیا است، وارد شویم اما مایل هم نیستیم شاهد باشیم در آینده اتحادیه اروپا شامل ۹۵ کشور باشد.

## ۲-۴ اسناد حقوق بشری و جدایی طلبی کاتالونیا

منشور ملل متحد تنها حاوی اشارات کلی در مورد حق تعیین سرنوشت است و به جزئیات نپرداخته است؛ اما، تصریح محکمی در این مورد در اسنادی که متعاقب به منشور و بعضاً در اجرای اهداف منشور در زمینه حقوق بشر صورت گرفته اند، مشاهده می شود. نظام سازمان ملل متحد و اسناد کلیدی آن در جهت حمایت از حقوق بشر از جمله منشور ملل متحد ۱۹۴۵ و اعلامیه مبانی حقوق بشر ۱۹۴۸ و میثاق های بین المللی حقوق مدنی سیاسی و اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و همچنین سایر معاهدات مربوط به تبعیض نژادی، زنان و کودکان و ایجاد اهرم های نظارتی همگی در جهت محدودیت رفتار های دولت ها و در راستای حمایت از حقوق بشر شکل گرفته اند. بند ۳ ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر بیان می کند که: اساس و منشاء حکومت اراده مردم است. این اراده باید به وسیله انتخاباتی ابراز گردد که از روی صداقت و به طور ادواری صورت پذیرد. انتخابات باید عمومی و با رعایت مساوات باشد و با رای مخفی یا طریقه ای نظیر آن انجام گیرد که آزادی را تامین نماید (هاشم پور، ۱۳۹۱: ۱۶). پر واضح است که مبانی اصل مشارکت عمومی به صراحت در اعلامیه جهانی حقوق بشر بیان شده است هر چند که اعلامیه جهانی حقوق بشر سندی الزام آور از نظر حقوق بین الملل نیست، بسیاری معتقدند که در پرتو تحولات متعاقب، اصول مندرج در این اعلامیه شکل قواعد عرفی بین المللی را یافته اند (Harris, 1991: 610). گفتنی است که مفهومی مشابه بند ۳ ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر در ماده ۲۵ میثاق حقوق مدنی و سیاسی بیان گردیده و به نوبه خود علاوه بر ایجاد تعهدی الزام آور برای طرف های میثاق، رویه بین المللی را نیز از حیث تکامل اصل مشارکت عمومی تقویت نموده است. ماده ۲۵ میثاق مقرر می دارد که همه شهروندان حق دارند آزادانه در اداره امور عمومی مستقیماً یا از طریق نمایندگان منتخب خود مشارکت نمایند همه شهروندان حق دارند در انتخابات ادواری عمومی و واقعی با رای مخفی شرکت جویند. اصولی که مبین حق مشارکت عمومی هستند در دیگر کنوانسیون های منطقه ای و تخصصی حقوق بشر مورد پذیرش قرار گرفته است. پیرو این امر ماده ۲۳ آمریکایی حقوق بشر قابل یادآوری است از سوی دیگر عناصر تشکیل دهنده حق مشارکت عمومی در کمیسیون های تخصصی حقوق بشر، نظیر کنوانسیون های تنظیمی توسط سازمان بین المللی کار یا کنوانسیون معنویت تبعیض نژادی مورد توجه واقع شده است، به طوری که از مجموع این اسناد می توان نتیجه گیری نمود که اصل مشارکت عمومی در کلیت آن مورد پذیرش بین المللی قرار گرفته است (Hannum, 1989: 105-118). کمیسیون آفریقایی حقوق بشر و خلق ها در بررسی شکایت «جرالد موک» رئیس کنگره خلق کاتانگا علیه دولت زئیر به تئوری مزبور (اگر حق

موجودیت مردمی تحت ستم درون یک کشور انکار گردد از حق جدا شدن بهره مند خواهد شد) استناد نمود. کمیسیون بر این باور بود که حق تعیین سرنوشت می تواند به چند شیوه از جمله استقلال و خودگردانی و دولت بسیط اعمال گردد. به هر حال کمیسیون به این نتیجه رسید که نقض حقوق بشری مردم کاتانگا به درجه ای نبوده است که عدم رعایت تمامی ارضی دولت زئیر را توجیه نماید و چون حق مردم کاتانگا به مشارکت در ساختار حکومتی این کشور (ماده ۱۷ منشور آفریقایی حقوق بشر و خلقها) انکار نشده است از این رو تقاضای شناسایی استقلال سرزمین کاتانگا و جدایی این بخش از سرزمین کشور زئیر رد گردید (Nanda, 2001: 311). همچنین دومین کنفرانس جهانی حقوق بشر نیز با توجه به وضعیت خاص ملت های تحت استعمار و سایر اشکال سلطه بیگانه یا اشغال خارجی، حق ملت ها در مبادرت به هر عمل مشروع مطابق منشور سازمان ملل در تحقق حق غیرقابل انکار خویش در تعیین سرنوشت خود را به رسمیت می شناسد. کنفرانس جهانی حقوق بشر محرومیت از حق تعیین سرنوشت را به عنوان نقض حقوق بشر تلقی نموده و بر اهمیت تحقق موثر این حق تاکید می کند. از سوی دیگر اعلامیه سازمان ملل به مناسبت پنجاهمین سال تاسیس آن در خصوص حق تعیین سرنوشت بیان می کند: حق تعیین سرنوشت مردم، وضعیت خاص مردمان مناطق تحت سلطه و استعمار بیگانگان و سایر اشکال اشغال خارجی را در نظر داشته و حق مردم در اتخاذ اقدامات مشروع در چارچوب به منشور سازمان ملل برای تحقق حق برگشت ناپذیر تعیین سرنوشت را به رسمیت می شناسد. این اصل به معنی تشویق یا ارائه دستورالعمل برای تجزیه و خدشه دار کردن کلی یا جزئی تمامیت ارضی و وحدت سیاسی دولت های مستقل و حاکم نیست که تابع اصل تامین حقوق برابر و حق تعیین سرنوشت مردم خود هستند و نمایندگی کل مردم سرزمین خود را بدون هیچ گونه تبعیضی دارا هستند. عمده اسناد بین المللی در قالبی آرمانی از کشور ها می خواهند که اقدامات لازم را در جهت تامین اصل مشارکت عمومی به عمل آورند، لیکن واضح نیست که در صورت عدم رعایت این اصل توسط یک کشور خاص چه اقداماتی توسط جامعه بین المللی می تواند صورت گیرد البته در سال های اخیر مجامع ناظر بر حقوق بشر در این زمینه فعالیت خود افزوده اند. توجه به این که افکار عمومی یکی از ساز و کارهای ضمانت حقوق بشر است، گزارش های مجامع حقوقی ناظر بر حقوق بشر در زمینه موارد نقض حقوق بشر می تواند تاثیرگذار باشد. با توجه به آنچه که ذکر شد، می توان تصریح کرد که جدایی طلبی کاتالونیا از جمله نادرترین تمایلات استقلال طلبانه در سطح جهان است که تقریباً از هیچ حمایت و پشتیبانی در سطح افکار عمومی جهان برخوردار نیست. نکته مهم دیگری که حائز اهمیت است، وضعیت مناسب اقتصادی کاتالان ها به نسبت بسیاری دیگر از مناطق خودمختار اسپانیا است بر این اساس، استقلال طلبی کاتالان ها متصل از برخوردار بودن بیشتر آنها از شاخص های اقتصادی است و نه محرومیت های تبعیض آمیز مورد تاکید در بسیاری از نظریه های تجزیه طلبی. با توجه به اینکه کاتالونیا دارای اختیارات وسیع از سوی دولت مرکزی اسپانیا بوده و حتی دارای رئیس جمهور بوده در چنین حالتی نقض حقوق بشری دیده نمی شود. اعلامیه ۱۹۹۳ وین کنفرانس جهانی حقوق بشر، بر این امر تاکید ورزید که اساساً هیچ امتیازی یا برتری بین مردم و از هر نوعی وجود ندارد (Epps, 2008: 9-10) اعلامیه مذکور، دولت ها را متوجه تکلیف خود نسبت به احترام به حق تعیین سرنوشت نمود. این اعلامیه ضمن این که تجزیه تمامیت ارضی را به شدت محکوم کرد، اظهار نمود که دولت ها باید نماینده کل مردم متعلق به آن کشور باشد؛ بنابراین از آنجا که دولت ها متشکل از نمایندگان کل مردم هستند می بایست فارغ از ایجاد هرگونه تمایزی بین گروه های مردمی نمایندگان آنان باشند. به هر حال، در حقوق بین الملل هیچ نوع شناسایی برای جدایی طلبی یک جانبه صورت نگرفته است گروه های قومی و اقلیت ها نمی توانند با استناد به حقوق بین الملل به طور یک جانبه خواستار جدایی شوند. حق تعیین سرنوشت در داخل یک

دولت به معنی مشارکت گروه‌ها و مردم در نظام سیاسی با احترام به تمامیت ارضی آن معنی می‌دهد حتی اگر درخواست مستمر و قوی برای استقلال باشند، این تنها دولت مرکزی است که چگونه به این درخواست پاسخ دهد.

### ۳-۴ اعلام جدایی‌خواهی کاتالان‌ها از اسپانیا و جاهت حقوقی یا نامشروع بودن؟

بررسی پیشینه موضوع جدایی در حقوق بین‌الملل نشان می‌دهد که از دیر باز، چندان رغبتی به شناسایی حق جدایی یک جانبه وجود ندارد، زیرا این امر به وضوح حاکمیت و تمامیت سرزمینی دولت‌ها را به چالش می‌کشد (Griffioen, 2010). (5) رأی کمیسیون حقوقدانانجامه ملل در سال‌های اولیه قرن بیستم که در قضیه درخواست جدایی یک‌جانبه ساکنان جزایر آلاند صادر شد نیز مؤید این نظر است (سیف‌الدینی، ۱۳۹۳: ۱۶۵) کمیسیون حقوقدانان بر این اعتقاد بود که حق تعیین سرنوشت، اصلی سیاسی است و در حقوق بین‌الملل موضوعه وارد نشده است (Martti, 1994: 246). از این گذشته برجسته‌ترین اهداف منشور ملل متحد که در دیگر اسناد حقوق بین‌الملل نیز تأیید شده، افزایش صلح و امنیت بین‌المللی و پیشبرد احترام به حقوق بشر است و حق تعیین سرنوشت نیز برای رسیدن به چنین هدف‌هایی پذیرفته شده است. در عمل آشکار شده است که تجزیه کشورها نه تنها هدف‌های یاد شده را برآورده نساخته، بلکه این آرمان را بیش از گذشته دست‌نیافتنی کرده است. با این حال، احترام به اصل تمامیت ارضی در حقوق بین‌الملل یک اصل مطلق نیست، بلکه اگر حقوق بشر جمعیتی که به‌عنوان "اقلیت" از آن‌ها یاد می‌شود، آشکارا مورد تعدی قرار بگیرد، استفاده از حربه جدایی و حق تعیین سرنوشت خارجی برای آن‌ها تحت شرایط خاصی به رسمیت شناخته می‌شود (زمانی و نیکویی، ۱۳۹۵: ۲۶۱). چنانچه در مبحث قبل هم اشاره شد حق تجزیه طلبی تنها تحت شرایط فوق‌العاده‌ای مانند موقعیت‌های مستعمراتی یا موقعیت‌هایی که مردم تحت ستم هستند یا حق تعقیب و دسترسی به توسعه فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و یا سیاسی خود را ندارند، به رسمیت شناخته شده است. (Henriksen, 2008: 38) بررسی ماهیت جدایی‌طلبی‌های یک‌جانبه همچون اعلام استقلال کوزوو نشان دهنده این امر است که با توجه به تقابل حق تعیین سرنوشت با اصل احترام به تمامیت ارضی کشورها، اعمال حق تعیین سرنوشت در غیر موارد استعمار زدایی به صورت محدود و تنها در صورتی مورد قبول قرار گیرد که نقض فاحش و جدی حقوق بشری و قواعد بین‌المللی صورت گرفته باشد (افشار، ۱۳۹۵: ۷۵). چنانچه در موارد مربوط به شوروی و یوگسلاوی، قانون اساسی این کشورها اجازه جدایی را می‌داد به عبارتی پذیرش جمهوری‌های تازه استقلال یافته منوط به موافقت دولت مرکزی پیشین بود (موسوی، ۱۳۹۶: ۴-۵) در تأیید این گفته پروفیسور کرافورد اشاره می‌کند که هیچ‌یک از جمهوری‌های تشکیل دهنده یوگسلاوی سابق تا زمان تصویب قانون اساسی جدید کشور صربستان و مونته‌نگرو در ۲۷ آوریل ۱۹۹۲ که به صورت ضمنی متضمن اعراض از ادعاهای سرزمینی این کشور در مورد دیگر جمهوری‌ها بود، به عضویت سازمان ملل متحد پذیرفته نشدند (عزیزی، ۱۳۸۷: ۲۱). در تطبیق موارد پیش‌گفته بر وضعیت فعلی جدایی‌طلبی در اسپانیا باید گفت که از یک سو تجزیه‌طلبان کاتالونیا بر مبنای یک سری دلایل اقتصادی، سیاسی واهی مبادرت به طرح جدایی کرده‌اند و از سوی دیگر براساس نظرسنجی که در پایان ماه ژوئیه سال ۲۰۱۷ صورت گرفته ۴۹/۳ درصد از مردم کاتالونیا مخالفت استقلال و ۴۱/۱ درصد موافق آن بودند (الوقت، ۱۳۹۶: ۲)؛ و شگفت‌آن که دولت مرکزی اسپانیا با اعلام عدم رضایت، تمامی رفراندوم‌های جدایی‌خواهی را غیر قانونی اعلام کرده و هرگز نپذیرفت که کاتالان‌ها رفراندوم را سازمان‌دهی نمایند و اتحادیه اروپا نیز آشکار موضع اسپانیا را به رسمیت شناخت. بنابراین وضعیت فعلی کاتالونیا گویای این امر است که چنین تجزیه‌طلبی در نظام حقوق بین‌الملل پذیرفته نیست. اعمال حق تعیین سرنوشت خارجی (تأکیداً جدایی‌طلبی) تابع شرایطی است که حداقل در

این موضوع وجود ندارد. به نظر می‌رسد دلیل چنین وضعیتی نقص قواعد حقوقی و عرفی بین الملل در مقوله حق تعیین سرنوشت است که زمینه برای سوء برداشت‌ها از قواعد حقوق بین الملل و طرح نظریات مختلفی بین علمای حقوق بین الملل می‌شود. برخی معتقدند بنا بر نص صریح بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد که بر حفظ تمامیت ارضی کشورها تأکید می‌کند، هر گونه اقدام جدایی طلبانه که منجر به از هم گسیختگی تمامیت ارضی یک دولت بدون رضایت آن گردد، ممنوع است. از این منظر نمی‌توان با استناد به حقی مانند حق تعیین سرنوشت برای ملت‌ها بر جدایی طلبی یک جانبه صحنه گذاشت. در نقطه مقابل عده ای دیگر به این باورند که جدایی یک جانبه در حقوق بین الملل ممنوع نیست، به عبارت دیگر در وضعیت غیر استعماری، اگر دولت مادر، مانع جدا شدن قسمتی از سرزمین خود شود، تعهدی را نقض نکرده است چه آن که گروه جدایی طلب از حق جدا شدن برخوردار نبوده که با ایجاد اعمال حق مذکور، دولت مادر را ناقض حقوق بدانیم. از سوی دیگر گروه مدعی جدایی نیز اگر برای جدا شدن تلاش نماید و آن هدف را محقق سازد، ناقض هیچ تعهدی در حقوق بین الملل نیست، زیرا جدا شدن در حقوق بین الملل ممنوع نیست (عزیزی، ۱۳۹۶: ۸۶). به هر تقدیر جدای از نظریات حقوقی باید گفته شود تاریخ حقوق بین الملل گواه است که منشور ملل متحد بر ویرانه‌های جنگ جهانی دوم که صلح و آرامش را از کره خاکی سلب کرده بود، شکل گرفته است، بنابراین شایسته نیست حفظ صلح و امنیت بین المللی که هدف اصلی حقوق بین الملل است با شعارهای ناسیونالیستی همچون "کاتالونیا، اسپانیا نیست" توسط عده ای ناآگاه با رهبری افرادی متوهم به ظاهر حق جو، اما قدرت طلب به چالش کشیده شود. جدایی طلبان کاتالان بهتر است به این نظر قاضی جیمز کرافورد حقوقدان صاحب نام بین المللی صحنه گذارند که تأکید دارد در حقوق بین الملل هیچ نوع شناسایی برای جدایی طلبی یک جانبه صورت نگرفته است، گروه های قومی و اقلیت ها نمی‌توانند با استناد به حقوق بین الملل به طور یک جانبه خواستار جدایی شوند، حق تعیین سرنوشت در داخل یک دولت به معنی مشارکت گروه‌ها و مردم در نظام سیاسی با احترام به تمامیت ارضی آن معنی می‌دهد، حتی اگر درخواست مستمر و قوی برای استقلال باشد، این تنها حق دولت مرکزی است که تعیین کند چگونه به این درخواست پاسخ دهد (امیدی، ۱۳۸۵: ۲۴۷). از طرف دیگر چنانچه در ابتدای مقاله هم اشاره شد کاتالونیا در طی همه پرسی سال ۲۰۰۶ به بخش خودمختار تبدیل شده و از نظر درآمدهای مالیاتی و کنترل بر مرزها و فرودگاه‌ها و قوانین مهاجرتی مستقل تر از قبل شده است و هرگاه یک دولت حق مردم را در تعیین سرنوشت تأمین کند و حقوق بشر را تأمین کند، تجزیه چنین دولتی به خواست و اراده این یا آن اقلیت تباری یا زبانی، غیرقانونی است. تمامیت ارضی چنین دولتی هرگز نمی‌تواند و نباید مورد تهدید یا تخریب قرار گیرد با این شرایط، به وضوح می‌توان دریافت کرد که مردم کاتالونیا اجازه استفاده از حق تعیین سرنوشت خارجی و صدور اعلامیه استقلال و جدایی از کشور اسپانیا را ندارند، چرا که حقوق آن‌ها از منظر حقوق انسانی مورد نظر منشور ملل متحد و دیگر اسناد بین المللی حقوق بشری تأمین بوده است.

### فرجام سخن

حقوق بین الملل ضمن مردود دانستن معادل انگاری تجزیه طلبی با حق تعیین سرنوشت، حتی در شناسایی دولت‌های تجزیه شده یوگسلاوی و شوروی سابق، از لفظ فروپاشی یا انحلال استفاده کرده است نه تجزیه طلبی. حساسیت دولت‌ها در موضوع جدایی طلبی و ترس آن‌ها از مستمسک قرار گرفتن حق تعیین سرنوشت در این ارتباط، باعث شد که حتی مجلس ایالتی کوزوو نیز در بیانیه استقلال خود به صراحت از واژه «حق تعیین سرنوشت» نام نبرد. گروه‌های قومی و اقلیت‌ها نمی‌توانند با استناد به حقوق بین الملل به طور یک‌جانبه خواستار جدایی شوند. حق تعیین سرنوشت در داخل یک دولت به معنی مشارکت

گروه ها و مردم در تعیین نظام سیاسی با احترام به تمامیت ارضی آن معنی می دهد. حتی اگر درخواست مستمر و مستحکم برای استقلال باشد، این تنها حق دولت مرکزی است که چگونه به این درخواست پاسخ دهد. نتیجه آن که استقلال طلبی کاتالونیا با چالش هایی روبه روست اگرچه مسئولان دولت محلی همچنان بر انجام همه پرسشی تأکید دارند اما خود آن ها نیز می دانند که عبور از این مراحل به سختی ممکن خواهد بود و پس از طرح موضوع در مجلس ایالتی با برخورد سخت دادگاه قانون اساسی مواجه خواهند شد زیرا دولت اسپانیا به آرامی و محکم در حال بستن راه های مختلف دولت محلی و احزاب جدایی طلب است تا مانع از تحقق خواست آن ها شود؛ و نهایتاً گره کور کاتالونیا همچنان به قوت خود باقی است و باز کردن این گره، فعلاً از دست مقامات اسپانیایی و اروپایی نیز خارج است. مقامات ارشد اروپایی نیز به مانند مقامات اسپانیایی، با نگرانی خاصی تحولات کاتالونیا را رصد می کنند. آن ها معتقدند که در صورت استقلال کاتالونیا از اسپانیا، برخی مناطق خودمختار در اروپا نیز نسبت به استقلال از دولت های مرکزی تحریک خواهند شد. در این صورت، تجزیه اروپا امری غیرقابل اجتناب خواهد بود. پذیرش این گونه جدایی طلبی ها سبب ایجاد اختلافات شدید در سطح بین المللی گردیده به دیگر اقلیت ها و شورشیان جرأت اقدام برای تجزیه کشور ها می کند که در نتیجه صلح، امنیت و نظم بین المللی در خطر می افتد در نتیجه جدایی کاتالونیا از کشور اسپانیا ناقض قواعد بین المللی بوده و مشروعیت ندارد. پیشنهاد حقوقی این است که الف) حق تعیین سرنوشت خارجی را امری گسترده ندانیم. در هر جنبه ای که دولت مرکزی حقوق گروه اقلیت را نقض کرد در همان مورد به آن اقلیت حق جدایی دهیم مثلاً اگر دولت مرکزی حقوق سیاسی را نقض نمود حقوق بین الملل به آن ها حق جدایی در حقوق سیاسی دهد، در خصوص حقوق اقتصادی، فرهنگی و غیره هم همینطور ب) تعهد دولت ها به پرهیز از اعمال هرگونه نابرابری و اینکه دولت باید نماینده همه مردمان در سرزمینش باشد. امروزه اعمال حق تعیین سرنوشت بدین معنا است که مردم یک سرزمین از جمله گروه های ملی و مذهبی که در آنجا زندگی می کنند باید بتوانند دولتی داشته باشند آنها را نمایندگی کنند و به اصولی همچون دموکراسی دادرزی برابری حاکمیت کامل و کثرت گرایی سیاسی و فرهنگی پایبند باشند. ج) ریشه یابی علل بروز بحران و اقدامات مقابله ای با این وقایع انجام گیرد د) تقویت روابط مبادلاتی، کاهش نابرابری اقتصادی، توزیع عادلانه فرصت ها، توسعه اقتصادی و... زیرا مشکلات اقتصادی و بی توجهی به آن از جمله عوامل سلب اعتماد و زمینه بروز آشوب می باشد.

## منابع و مآخذ

### منابع فارسی

#### کتاب

- ۱- جونز، والتر (۱۳۷۳) منطق روابط بین الملل، ترجمه داود حیدری، تهران، وزارت امور خارجه مقالات
- ۲- اخوان خرازیان، مهناز (۱۳۸۶) تحول حق تعیین سرنوشت در چارچوب ملل متحد، مجله حقوقی بین المللی، شماره ۳۶، ص ۹۵-۱۴۲
- ۳- آرش پور، علیرضا، شیرانی، فرناز (۱۳۹۳) ارتباط اصل حق تعیین سرنوشت با تجزیه طلبی و خودمختاری، فصلنامه پژوهش های روابط بین الملل، دوره نخست، شماره یازدهم، ص ۱۹۳ - ۱۶۳.
- ۴- افشار، مجتبی (۱۳۹۵) همه پرسى و حق تعیین سرنوشت شبه جزیره کریمه از منظر حقوق بین الملل، فصلنامه گفتمان حقوقی، سال سیزدهم، شماره ۲۹، ص ۸۰-۶۱.
- ۵- اکبری لالیمی، مرتضی (۱۳۹۵) اجرای حق تعیین سرنوشت، تقابل حقوق بشر با حاکمیت دولت ها، مجله حقوقی دادگستری، سال هشتم، شماره ۹۶، ص ۷۸-۵۹.
- ۶- امیدى، علی (۱۳۸۵) قبض و بسط مفهومی حق تعیین سرنوشت در حقوق بین الملل، مجله حقوقی بین المللی، شماره ۳۵، ص ۲۲۵-۲۵۰.
- ۷- امیدى، علی (۱۳۸۷) گسترش مفهومی حق تعیین سرنوشت از استقلال ملل تحت سلطه تا حق دموکراسی برای همه، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، سال سی و هشتم، شماره ۲، ص ۲۴-۱.
- ۸- بهمنی قاجار، محمدعلی (۱۳۸۸) چگونگی اعمال حق تعیین سرنوشت مجاز نبودن جدایی خواهی، فصلنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۶۲ - ۲۶۱، ص ۸۵-۷۲.
- ۹- حدادی، مهدی، کریمی، سیامک (۱۳۹۴) نقض حقوق بشر و جدایی طلبی: رویکرد انتقادی به نظریه ی جدایی چاره ساز در حقوق بین الملل، فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، دوره چهل و پنج، شماره ۴، ص ۷۳۶-۷۱۵
- ۱۰- خزائلی، معین (۱۳۹۶) حق تعیین سرنوشت در تقابل با حق حاکمیت دولت ها؛ کدام یک مقدم ترند؟ مجله حقوق ما، سال سوم، شماره ۶۴، ص ۲۸-۱.
- ۱۱- خسروی، علیرضا (۱۳۹۵) تمایلات جدایی طلبانه در اروپا: ریشه ها و روندها، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست گذاری عمومی، دوره ششم، شماره ۲۱، ص ۱۶۴-۱۴۵
- ۱۲- دریایی بغداد آبادی، سعید، سلیمیان، ابوالفضل (۱۳۹۴) آثار حقوقی حاکم بر انواع مختلف جانشینی دولت ها، نخستین کنگره بین المللی حقوق ایران، ص ۱۷-۱.
- ۱۳- رضایی، امید (۱۳۹۶) تکه هایی از تاریخ فراندوم استقلال، مجله حقوق ما، سال سوم، شماره ۶۴، ص ۲۸-۱
- ۱۴- رنجبریان، امیرحسین، فرح زاد، مهسا (۱۳۹۴) تحولات عناصر تشکیل دولت: از مؤثر بودن به مشروعیت؟، فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، دوره ۴۵، شماره ۲، ص ۲۷۲-۲۵۵.
- ۱۵- زمانی، مسعود، نیکویی، مجید (۱۳۹۵) حق تعیین سرنوشت: بررسی جدایی کریمه از اوکراین از منظر حقوق بین الملل و حقوق داخلی، فصلنامه تحقیقات حقوقی، شماره ۷۳، ص ۲۸۴-۲۵۳.

- ۱۶- سیف الدینی، سالار (۱۳۹۳) نسبت سنجی میان حق تعیین سرنوشت و جدایی طلبی، فصلنامه شهر قانون، شماره ۱۱، ص ۱۶۵-۱۶۶.
- ۱۷- سیفی، سید جمال (۱۳۷۳) تحولات مفهوم حاکمیت دولت ها در پرتو اصل تعیین سرنوشت ملت ها، فصلنامه تحقیقات حقوقی، شماره ۱۵، ص ۲۶۶-۲۳۷.
- ۱۸- صیقلانی، زینب، میرعباسی، سیدباقر (۱۳۹۸) حق تعیین سرنوشت در پی تجزیه طلبی کشور تازه تأسیس از منظر حقوق بین الملل، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره ۴۶، ص ۱۲۹-۱۰۳.
- ۱۹- ضیایی، سید یاسر (۱۳۹۰) جدایی طلبی در حقوق بین الملل تقابل حق تعیین سرنوشت مردم و اصل احترام به تمامیت ارضی کشورها، فصلنامه پژوهش حقوق و سیاست، شماره ۳۲، ص ۲۶۴-۲۳۱.
- ۲۰- عزیزی، آریا (۱۳۹۶) بایدها و نبایدهای مشروعیت جدایی استقلال اقلیم کردستان در حقوق بین الملل، فصلنامه حقوقی قانون یار، شماره ۳، ص ۹۸-۷۵.
- ۲۱- عزیزی، ستار (۱۳۸۷) استقلال کوزوو بررسی مشروعیت جدایی یک جانبه در حقوق بین الملل، مجله حقوقی بین المللی، شماره ۳۸، ص ۴۵-۱۱.
- ۲۲- عبدالی، زانیار، نیاکوئی، امیر (۱۳۹۸) تناقض بین دو اصل حق تعیین سرنوشت و حق حاکمیت ملی در حقوق بین الملل (مطالعه موردی: بحران اوکراین و جدایی کریمه از آن کشور)، فصلنامه سایت دانشگاه تهران، دوره چهل و نه، شماره ۵۱، ص ۷۰۱-۷۲۴.
- ۲۳- فرهادی، محمد (۱۳۹۶) تبیین اقتصادی جدایی طلبی کاتالونیا از اسپانیا بر مبنای رویکرد انتخاب عقلانی، فصلنامه رهیافت های سیاسی و بین المللی، شماره ۵۲، ص ۱۲۲-۹۶.
- ۲۴- منشور ملل متحد (۱۹۴۵)
- ۲۵- نصیری لاریمی، رضا (۱۳۹۳) تقابل حق دعوت به مداخله دولت حاکم و حق تعیین سرنوشت داخلی مردم در حقوق بین الملل، فصلنامه تحقیقات حقوقی آزاد، شماره ۲۵، ص ۱۱۰-۷۲.
- ۲۶- هاشم پور، ارحام (۱۳۹۱) تقابل اصل حق تعیین سرنوشت با اصل احترام به تمامیت ارضی و توسل به زور در اجرای آن، همایش ملی حقوقی بین الملل در آینه علوم روز، ص ۲۳-۱.

### English Resources

- 27-Akehurst, Michael(1997), Modern Introduction to International Law,Oxford University Press, Sixth Edition
- 28- Borgen, Christopher J. (2009), Imagining Sovereignty, Managing Secession: The Legal Geography of Eurasia's "Frozen Conflicts, Legal Studies Research Paper, Vol 9
- 29- Cassese, Antonio (1995). Self-Determination of Peoples: A Legal Reappraisal, Cambridge University Press,p112.
- 30-Epss, valerie (2008), Evolving concepts of self-determination and autonomy in International Law: The legal status of TIBET, Suffolk university law school, Boston.
- 31- Galbreath, David J(2005), Dealing with diversity in international law: self-determination and Statehood, The international journal of human rights, Routledge, volume9, Number4.
- 32-Georges Abi-Saab, Conclusion, in Secession: International Law Perspective,p. 474 (Marcelo Kohen,sv+c2006). WC United Kingdom, para. 43.



- 33-Griffioen, Christine, self – Determination as a human right: The Emergency Exit of remedial secession, science shop of law, Economics and Governance, Utrecht university, supervised by the institute of international, Social and Economic public law, August 2010, P. 95, available at, <http://www.peacepalace.nl/ebooks/files/335882129>.
- 34- Gudeleviciute, Vita (2005). "Does the principle of self-determination prevail over the principle of territorial integrity?", International journal of Baltic law, Vytautas Magnus university school of law, Volume 2, April, (2).
- 35- Hannum, Hurst (1989), *Autonomy, Sovereignty, and Self-Determination*, Pennsylvania: University of Pennsylvania Press.
- 36- Harris, D. J. (1991), *Cases and Materials on International Law*, London: Sweet and Maxwell, 1991.
- 37- Hasani, Enver (2002) self \_ determination, Territorial Integrity and International stability. The case of Yugoslavia, National Defence Academy Institute for Peace Support and Conflict Management, Vienna, February.
- 38- Henriksen, John (2008). "The continuous process of recognition and implementation of the sami peoples right to self – determination", Cambridge review of international affairs, Routledge, volume 21, Number (1), (March 2008).
- 39- Higgins R. (1994), *Problems and Process: International Law and How We Use It*, Clarendon Press Oxford.
- 40- Inigo Urrutia Libarona (2012), "Territorial Integrity and Self- Determination: the Approach of International Court of Justice in the Advisory Opinion on Kosovo", REAF, núm. 16, octubre.
- 41- Jaber, Tamara (2010) A case for Kosovo? Self -determination and secession in the 21 th century, The international journal of human rights London school of economics, first published on 28 July.
- 42- Knop, Karen, (2002), *Diversity and Self - Determination International Law*, Cambridge University Press.
- 43- Martti Koskenniemi, (1994) "National Self-Determination Today: Problems of Legal Theory and Practice, International and Comparative Law Quarterly", vol: 43, p. 246.
- 44- Nanda Ved P. (1996), *Revisiting Self-Determination As an International Law Concept: A Major Challenge in the Post Cold War Era*, adapted version of a presentation at the American Branch of the Int'l Law Association, Int'l Law Weekend in New York, on November 1/1996/ at the panel entitled (the New Dynamics of Self- Determination), cited at: [www.Tamilnation.org](http://www.Tamilnation.org).
- 19-Nanda, Ved p, (2001) *Self-Determination and Secession under International Law*, Denv. J. Intl. & PolY, vol: 29, p. 311.
- 45- Omar, Sidi, M. (2008), *The right to self-determination and the indigenous people of western Sahara*, Cambridge review of international affairs, Published by: Routledge, volume 46, Number 1.
- 46- Radan, Peter (2000) *Post- Secession International Borders: A Critical Analysis of the Opinions of the Badinter Arbitration Commission*, Melbourne University Law Review, No. 3.

47- Van Dervyver, John D (2000), Self -Determination of the People of Quebec under international Law, Journal of international Law and policy, Volume10, Number1.

48- Vidmar, Jure (2010). "The right of Self-determination and Multiparty Democracy: Two sides of the same coin?", Human rights law review, Published by Oxford University Press, Volume 10, (2). [http://www.irbar.com/law-articles-data base/3777/3779](http://www.irbar.com/law-articles-data%20base/3777/3779).

#### سایت های اینترنتی

۴۹- آذری نیا، احسان (۱۳۹۶) «آینده کاتالونیا، روزنامه دنیای اقتصاد»:<https://donya-e-eqtasad.com/>

۵۰- «اسپانیا و بار دیگر چالش جدایی کاتالونیا» (۱۳۹۶):<https://iuvmprss.com/fa/20666>

۵۱- الوقت (۱۳۹۶) «استقلال خواهی در قلب اروپا»:<http://alwaght.com/fa/News/109649>

۵۲- امین آبادی، سیدمحمد (۱۳۹۳) «قطار اروپا در مسیر تجزیه طلبی ایستگاه بعد . . . کاتالونیا، روزنامه کیهان»:

53- <https://www.magiran.com/article/3043711>

۵۴- بیگدلی، علی (۱۳۹۶) «چشم انداز اقتصاد کاتالونیا با استقلال از اسپانیا»:<https://www.eghtesadonline.com>

۵۵- «تفسیر - جدال بر سر جدایی طلبی کاتالونیا» (۱۳۹۶):

56-<https://parstoday.com/tajiki/news/world-i23429>

۵۷- حسینی فرد، حبیب (۱۳۹۶) «کاتالونیا و کردستان؛ شباهت ها و تفاوت های دو فراندوم»:

58-<https://www.bbc.com/persian/blog-viewpoints-41257306>

۵۹- خسروی، علیرضا (۱۳۹۳) «مروری بر استقلال طلبی در کاتالونیا: ریشه ها و روندهای اتی»:

60-<http://www.azariha.org/item/1375> -مقالات/بایگانی

۶۱- «ریشه های تنش بین بارسلون و مادرید (۱۳۹۶)، روزنامه دنیای اقتصاد»:

62-<https://donya-e-eqtasad.com/>

۶۳- زبان مردم کاتالونیا (۱۳۸۹): [www.wikipedia.org](http://www.wikipedia.org)

۶۴- ظریف، علی (۱۳۹۶) «ریشه های تاریخی، هویتی و اقتصادی جدایی طلبی کاتالونیا، خبرگزاری صدا و سیما»:

65-<https://www.iribnews.ir/fa/news/1804419>

۶۶- محمودی، فرشاد (۱۳۹۶) «تلاشی پیوسته برای استقلال؛ ماجرای جدایی کاتالونیا از اسپانیا»:

67-<https://virgool.io/digesttt>

۶۸- مشرق نیوز (۱۳۹۶) «کاتالان ها، مدعیان کهنه کار استقلال»:

69-<https://www.mashreghnews.ir/news/781504>

۷۰- مشرق نیوز (۱۳۹۳) «گزارشی از استقلال طلبان کاتالان؛ مبارزه برای استقلال از اسپانیا ۴۰۰ سال قدمت دار»:

71-<https://www.mashreghnews.ir/news/358597>

۷۲- موسوی، علی (۱۳۹۶) «آیا تجزیه طلبی همان حق تعیین سرنوشت است؟»:

73-<https://www.alef.ir/news/3960707124.html>

۷۴- میرطاهر، سید رضا (۱۳۹۸) «همه پرسى جدایی کاتالونیا از اسپانیا: پیامدهای داخلی و خارجی، خبرگزاری بین المللی

تصویری: ایران پرس»:

75-[https://farsi.iranpress.com/europe and america-i100673](https://farsi.iranpress.com/europe%20and%20america-i100673)

## Issue of Catalonia's Secession from Spain Emphasizing the Principle of the Right to Self-determination

Ehsan Sadeghipoor<sup>1</sup>, Leila Mohammadzadeh<sup>2</sup>

<sup>1</sup> PhD Student in Public International Law, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran (Corresponding Author)

<sup>2</sup> Master of Human Rights, Hazrat Masoumeh University, Qom, Iran

---

### Abstract

The right to self-determination as a human right is one of the basic principles of contemporary international law according to it, all individuals and social groups, regardless of ethnicity, race, gender, can take charge of their affairs in various political, social and economic fields. Probably because of the UN Charter in addition to the need to respect and respect the fundamental rights and freedoms of the individual, this principle has been mentioned. The dispute over what is today called the "right to self-determination" is more of a political dispute than a legal one. The holding of a referendum on the secession of Catalonia from Spain by the local government on October 1, 2017 is further evidence of this claim political abuse of this concept will remain in force until the boundaries of the exercise of the right to self-determination are properly defined. The purpose of this study is to answer the question that is the separation of the Catalan region from Spain based on the principle of the right to self-determination legitimate or not? and the tool for collecting it is through library study and its analysis is descriptive-analytical. The results of the article indicate that the secession of the region of Catalonia in Spain is not compatible with the standards of international law because the legitimacy of unilateral secession is not possible in non-colonial conditions and the disagreement of the ruling system of the country.

**Keywords** Right to self-determination, separatism, Catalonia, Spain, non-colonial status.

---